

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حسین خاموشی
۰۸ اکتوبر ۲۰۲۱

نکاتی پیرامون خروج امریکا از افغانستان

دهم اسفندماه [حوت] سال ۱۳۹۸ شمسی (۲۹ فبروری ۲۰۲۰ میلادی) در شهر دوحه قطر توافقنامه صلح بین امریکا (دولت دونالد ترامپ) و گروه طالبان به امضاء رسید. نیروهای طالبان از این توافقنامه تحت عنوان پیروزی خود پس از ۱۹ سال مبارزه یاد کردند. در مفاد این توافق آمده بود که نیروهای امریکائی و ائتلاف تحت رهبری آن باید ظرف ۱۴ ماه از افغانستان خارج شوند و در ازای آن، طالبان نیز متعهد شده بود که وارد فرآیند مذاکره صلح با طرفها در افغانستان شود و نیز به نیروهای امریکائی و متحدین آن در خاک افغانستان حمله نکند. «محمد نعیم» سخنگوی طالبان در مصاحبه ای با الجزیره در مهرماه [میزان] سال ۹۹ محورهای اصلی توافق را اینگونه خلاصه نمود:

- ۱- توافق بر سر خروج نیروهای خارجی از افغانستان در طول ۱۴ ماه
 - ۲- امارت اسلامی متعهد می شود که از خاک افغانستان علیه امنیت امریکا و متحدان آن استفاده نکند.
 - ۳- توافق با امریکا در زمینه آزادی اسیران آنها و در عوض پنج هزار اسیر طالبان نزد دولت افغانستان و نیروهای بیگانه نیز آزاد شوند.
 - ۴- مذاکرات مستقیم را با طرفهای دیگر در افغانستان آغاز کنیم که تقریباً یک ماه است در دوحه آغاز شده است.
- مذاکرات بین طالبان و سایر طرفها در افغانستان و نیز دولت مستقر به نتیجه محصلی نینجامید، اما طالبان از زمان توافق، دیگر به نیروهای امریکائی و متحدین آن حمله نکرد و فردی از آنها را نکشت. سرانجام در ۱۷ تیرماه [سرطان] جو بایدن رئیس جمهور امریکا اعلام کرد که مأموریت نظامی امریکا در افغانستان ۳۱ اگست ۲۰۲۱ (۹ شهریور [سنبله] ۱۴۰۰) به پایان می رسد؛ در حال حاضر، نیروهای نظامی امریکا از پایگاههایی که در آن در افغانستان مستقر بودند، خارج شده اند و تنها بخشی از نیروهای امریکا در فرودگاه کابل برای انتقال دیپلماتها و برخی نزدیکان نیروهای امریکائی و متحدین آن باقی مانده اند.

پیرامون خروج امریکا در طی همین مدت کوتاه موضع گیریها و تحلیل های ضد و نقیض و گوناگونی چه در فضای سیاسی خود امریکا و چه در بین نیروهای سیاسی و تحلیلگران سایر نقاط جهان منتشر و بیان شده است. در فضای سیاسی و رسانه ای امریکا، برخی با اقدامات دولت بایدن همگامند و برخی دیگر نیز آن را مورد انتقاد قرار داده اند. بایدن خود در مصاحبه خبری اش پس از خروج امریکا از افغانستان اعلام داشت که: «هدف ما ملت سازی نیست بلکه مقابله با تروریسم است و این که طالبان به خاک امریکا و متحدان آن تعرض نکند». همچنین بایدن در ادامه صحبت های

خود بیان داشت که ما باید بین «خروج» و یا «جنگ با طالبان» یکی را انتخاب می‌کردیم؛ «ما خروج را انتخاب کردیم چون نمی‌توان به‌طور لایتنهای و نامحدود به این جنگ ادامه داد و حضور ما در جنگی که خود افغان‌ها نیز حاضر به حضور و هزینه دادن برای آن نیستند، معنایی ندارد». و در ادامه بایدها بیان داشت که هدف امریکا زین پس «تمرکز بر روی مأموریت ضدتروریستی» در افغانستان و سایر نقاط جهان است.

منتقدان بایدها در فضای سیاسی امریکا بر این باورند که اقدام دولت امریکا در این برهه زمانی خاص، نابهنگام بوده است و امریکا می‌توانست با حفظ حداقلی نیروهای نظامی خود در افغانستان، زمینه را برای قدرت‌گیری طالبان و سقوط دولت کابل فراهم نسازد. این منتقدان همچنین بر این باورند که حضور حداقلی نظامی امریکا می‌توانست «ضامن دموکراسی و صلح و عدم قدرت‌گیری نیروهای تروریستی در افغانستان» باشد. ولی باید توجه داشت که «استقرار صلح و دموکراسی و مبارزه با تروریسم»، تنها هدف ادعائی امریکا در مورد اشغال خاک افغانستان از سال ۲۰۰۱ میلادی بوده است. در پس و پشت این ادعا ستراتیژی کلان نقشه خاورمیانه بزرگ قرار دارد که اشغال افغانستان یکی از حلقه‌های این ستراتیژی کلان بوده است. این که چرا امریکا به حضور حداقلی نیروهای خود در افغانستان در شرایط فعلی بسنده نکرد، گویای یک تغییر ستراتیژی یا بازتعریف و بازنگری در ستراتیژی پیشین امریکائی‌هاست که جو بایدها تنها به گوشه کوچکی از آن اشاره کرد: «هدف ما در افغانستان ملت‌سازی نبوده است، بلکه هدف مبارزه با تروریسم است». طالبان بسادگی و در فرآیندی کودتاگون و با حداقل مقاومت‌ها توانست تقریباً تمامی افغانستان را در مدت زمان کوتاهی تصرف کند. قندهار و هرات -دو شهر بزرگ افغانستان- در فاصله‌ای نزدیک به ۲۴ ساعت سقوط کردند. این نحوه قدرت‌گیری طالبان و تسلیم شدن دولت مستقر، ظن توافقات پشت پرده را تقویت می‌کند؛ این که امریکا به فرآیند میدانی تغییر شرایط در افغانستان کاملاً وقوف داشته و فرآیند تحول را به نفع ستراتیژی آتی خویش مهندسی کرده است.

از سوی دیگر، دولت ایران نسبت به طالبان تغییر رویکرد داده است. نقطه عطف این تغییر را باید از سال ۲۰۱۵ بدین سو دانست. دولت ایران وارد مذاکره با طالبان شد، با این هدف که بتواند برخی نگرانی‌های امنیتی خود را رفع ساخته و در عین حال ستراتیژی‌های کلان خود در منطقه را نیز به پیش ببرد. در بین خود نیروهای سیاسی هوادار جمهوری اسلامی (ج.ا) برخی منتقد نزدیکی ج.ا و طالبان‌اند. آن‌ها بدین باورند که طالبان جریانی عمدتاً پشتون و سنی مذهب است که متحد دولت‌های پاکستان، عربستان و امارات متحده عربی است و این دولت‌ها نیز رقیب و حتی دشمن ج.ا در منطقه خاورمیانه‌اند و هیچ گاه نمی‌توان با طالبان به اهداف مشترکی رسید. اما در مقابل برخی دیگر از نیروها و رهبران سیاسی دولت ایران بر این باورند که طالبان جریانی یکدست نیست و شامل دو گرایش عمده «صوفی» و «سلفی» است و هدف دولت ایران تقویت جریان صوفی و میانه‌روتر طالبان است.

ج.ا برای خود در مقابل نقشه خاورمیانه بزرگ دولت امریکا و متحدینش، ستراتیژی کلان اخراج نیروهای امریکائی از منطقه را در پیش گرفته است و در قالب این ستراتیژی، با طالبان نیز در قالب ستراتیژی اخراج نیروهای امریکائی از افغانستان وارد مذاکره شده است. اکنون نیز ج.ا بر طبل پیروزی خود و شکست امریکا و اخراج آن‌ها از منطقه می‌کوبد و معتقد است که طالبان در راستای این هدف گام‌های مناسبی برداشته است.

مبنای ایجابی تحلیل دولت ج.ا در مورد تبیین شرایط منطقه و جهان و خروج امریکا از افغانستان، انگاره «افول هژمونی دولت امریکا» است. خروج امریکا از افغانستان در دستگاه تبیینی «افول امریکا» قرار داده می‌شود و این خروج در این دستگاه تبیینی، «فرار امریکا از افغانستان» که مقدمه اخراج آن از «منطقه غرب آسیا» است، خوانده می‌شود. برخی خروج نیروهای نظامی امریکا از افغانستان را با خروج امریکا از ویتنام مقایسه می‌کنند. اما باید توجه

داشت که خروج امریکا از ویتنام شاهدهی بر مدعای «افول دولت امریکا» نبوده و نیست. پس از خروج از ویتنام که دولت امریکا افول نکرد؛ حتی با فروپاشی شوروی و بلوک شرق، هژمونی امریکا بر جهان فراگیرتر نیز شد. با یک داده یا فکت جزئی نمی‌توان افول امریکا را استنتاج کرد. برخی این خروج را به مراتبی عظیم برکشیده‌اند؛ همچون این که خروج امریکا از افغانستان، دلالت بر آغاز عصری نوین در تاریخ جهان و «فروپاشی امپراتوری امریکا» دارد. حقیقتاً این سنخ سخنان جز یک خود تسکین‌دهی احمقانه چه معنائی می‌تواند داشته باشد؟! امریکا صرفاً در افغانستان تغییر ستراتیژی داده است.

مسئله دولت در افغانستان و ستراتیژی امریکا

یکی از معضلات اصلی جامعه افغانستان در دو دهه اخیر، «مسئله دولت» بوده است. پس از شکست طالبان در جنگ سال ۲۰۰۱، دولت دست‌نشانده حامد کرزی توسط امریکا در افغانستان مستقر شد. از آن زمان تا کنون مسئله دولت همچنان حل‌نشده باقی مانده است. امریکا مدعی است که در طی این سال‌ها ۸۰ میلیارد دلار صرف آموزش و تجهیز ۳۰۰ هزار نیروی نظامی دولتی در افغانستان کرده است، اما این ارتش و دولت پوشالی بسادگی قافیه را به طالبان باخت. اگر این دولت اندکی از خود استقلال و اقتدار داشت، می‌توانست مقاومت‌هایی را شکل ببخشد و یا حتی ممکن بود مانع از سقوط دولت شود. پس از حمله نظامی امریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱، طرح حداکثری امریکا برای ساختار سیاسی این کشور که ایجاد یک دولت-ملت لیبرال متحد امریکا در این کشور بود، دنبال شد. این طرح امپریالیستی حداکثری، که دولت بوش آن را ابتداء کلید زد با ادامه جنگ در افغانستان هیچ‌گاه به نتیجه نرسید و نهایتاً این دولت ترمپ بود که با مذاکرات جدی با طالبان این طرح را به‌کلی کنار گذاشت و سعی کرد تا تهاجم امپریالیستی به افغانستان را در قالب ستراتیژی و پروژه سیاسی جدیدی به پیش ببرد. برای دوره ۲۰۰۱ تا اگست ۲۰۲۱، در افغانستان باید که از استقرار «نادولت» یا «شبه‌دولت» دست‌نشانده کرزی و سپس غنی-عبدالله سخن به‌میان آورد. چون هیچ‌گاه این دولت نتوانست افغانستان را یکپارچه سازد و به طور حداقلی، شمائی از یک دولت-ملت و یا حتی دولتی فراگیر را به نمایش بگذارد.

اکنون نیز و با عروج و استقرار طالبان در کابل، همچنان مسئله اصلی، بحث دولت است. پرسش بنیادی این است که وضعیت بی‌دولتی در افغانستان استمرار خواهد یافت یا طالبان خواهد توانست دولتی یکپارچه را در افغانستان شکل دهد و از شرایط توزیع ملوک‌الطوایفی قدرت بین نیروهای سیاسی گوناگون و عمدتاً در حال نزاع، گذار کند. با توجه به شناختی که از امپریالیسم امریکا داریم، ممکن است در دوره جدید، هدف حداکثری کاخ سفید در افغانستان، ایجاد یک دولت متمرکز متحد امریکا به رهبری طالبان در افغانستان باشد و همزمان با توجه به این‌که این هدف حداکثری، امکان تحقق پائینی در جغرافیای سیاسی و اجتماعی فعلی افغانستان دارد (جغرافیای سیاسی و اجتماعی که تا حد زیادی تحت تأثیر طرح‌های امریکا و همچنین تشکیلات دولتی پاکستان بوده است)، احتمالاً امریکا هدف واقعی مهم دیگری را نیز در قالب طرح امپریالیستی خود دنبال کند. در قلب این هدف واقعی، احتمالاً بی‌ثبات‌سازی افغانستان و تشکیل شبه‌دولت‌های چندگانه‌ای در این کشور قرار خواهد داشت که خود این وضعیت بی‌ثباتی و درگیری دائمی نیروهای سیاسی متفاوت، به نفع پیش‌برد اهداف امپریالیستی امریکا در خاورمیانه، آسیای مرکزی و همچنین در مجاورت چین خواهد بود؛ چرا که عامل فشار و تحمیل هزینه به دولت‌هایی نظیر ایران، روسیه و چین خواهد بود که در مدار امریکا قرار ندارند. قابل ذکر است که پروژه عمده امریکا در عراق نیز جلوگیری از شکل‌گیری یک دولت-ملت یکپارچه بوده است. در قانون اساسی و ساختار سیاسی عراق «بمبئی ساعتی» تعبیه شده است؛ بدین معنا که با واگذاری ریاست

مجلس، نخست وزیری و ریاست جمهوری به سنی، شیعه و کردها و همچنین وجود حکومت خودمختار اقلیم کردستان عراق، عملاً امکان ایجاد دولتی واجد هژمونی نسبتاً پایدار را از عراق سلب کرده است. همچنین در افغانستان بعد از این که دولت امریکا پی برد نمی تواند یک دولت متمرکز لیبرال پرو غرب را در این کشور مستقر کند، سیاست دوگانه همکاری با دولت غنی و هم هنگام پیش برد مذاکرات صلح با طالبان و همکاری با طالبان را پیش برد که این به معنای تضعیف «دولت» مستقر در کابل بود. البته خود طالبان ابتداء به ساکن متحد دولت بی ثبات و ناپایداری به نام پاکستان است و از طرف دیگر در آغازگاه تاریخی خود، نیروی پرورده شده توسط امریکا برای پیشبرد ستراتیژیهای کلانش در منطقه خاورمیانه و آسیای مرکزی بوده است.

دولت امریکا به طور مشخص هنوز چیزی در مورد ستراتیژی کلان خود در قبال افغانستان در این مرحله تازه، ارائه نکرده است. اما طبق رویه تکنونی دولت امریکا و با توجه به این که ایجاد یک دولت متمرکز با ثبات پرو امریکائی به رهبری طالبان شانس عملی شدن اندکی دارد، می توان گفت که واشنگتن احتمالاً در افغانستان هم از طالبان حمایت خواهد کرد و هم از برخی از نیروهای مخالف با طالبان. این موضع دوگانه و تقویت هر دو طرف نزاع توسط دولت امپریالیستی امریکا در این راستا است که در افغانستان یک بی ثباتی دائمی در جهت تضعیف دولت های خارج از مدار امریکا (خصوصاً سه دولت ایران، روسیه و چین) ایجاد شود و بی ثباتی افغانستان، دولت های خارج از مدار امریکا را درگیر کند و سرریز امنیتی برای این کشورها به همراه داشته باشد. موضع دوگانه امریکا هدفش چیزی نخواهد بود جز تقویت نزاع های فرقه ای، قومی و دینی؛ و این نزاع ها بهترین محرک برای پیشبرد ستراتیژیهای کلان امریکا در این منطقه مشخص خواهد بود. امریکا احتمالاً در دوره جدید، علاوه بر تقویت همزمان طرف های درگیر در افغانستان، از ابزارهایی نظیر تحریم برخی شخصیت ها و گروه های افغان، بلوکه کردن دارائی برخی نهادها و همچنین کمک مالی، رسانه ای، اطلاعاتی، لجستیکی و نظامی به برخی گروه ها و حتی حملات محدود نظامی جهت پیشبرد اهداف توسعه طلبانه خود استفاده خود کرد. این که ستراتیژی تازه امریکا در افغانستان، پیروزی برای کاخ سفید به همراه داشته باشد یا خیر مشخص نیست؛ اما به احتمال قوی، چیزی که آن را توصیف کردیم، طرح امپریالیستی امریکا در دوره جدید برای افغانستان باشد. در این طرح امپریالیستی، امریکا بار دیگر اصرار دارد که جغرافیا و جامعه افغانستان را به شکل بی رحمانه ای قربانی کند تا ستراتیژی کلان مهار و تضعیف دولت های خارج از مدار خود را دنبال کند.

نگاه دولت ایران به تحولات افغانستان

ج.ا امید دارد که اولاً با حمایت از جناح میانه روتر طالبان، از توان جناح های سلفی و داعشی طالبان که دشمن اصلی خود را تشیع می دانند، بکاهد و ثانیاً شرایطی ایجاد کند تا طالبان بتواند دولتی فراگیر و ضد امریکائی را در افغانستان برپا کند. بر سر این که آیا طالبان نیروی حقیقتاً ضد امریکائی است یا نه، تنش ها و تفسیرهای متفاوتی در بین نیروهای دولتی ج.ا مشاهده می شود، اما ستراتیژی کلان و ادعائی ج.ا پیگیری همان دو هدفی است که مطرح کردیم. برخی از نیروهای سیاسی ج.ا، دفاع از طالبان را تا حدی پیش برده اند که خروج امریکا از افغانستان را با حادثه تسخیر سفارت امریکا در سال ۱۳۵۸ مقایسه می کنند و در حقیقت این را بیان می دارند که طالبان، پتانسیل استقرار دولتی خارج از مدار متحدین ایالات متحده را دارد و خواهد توانست آن را محقق کند. اینان پیش از این که طالبان به معنای واقعی خارج از مدار امریکا قرار گیرد، خروج طالبان از مدار امریکا را جشن گرفته اند. رهبران طالبان در دهه های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ میلادی رابطه نزدیکی با امریکا و سیاست های آن در افغانستان داشته اند و در چند سال اخیر نیز مذاکرات مهمی بین طالبان و دولت امریکا در جریان بود که این مذاکرات بسیار بیشتر از مذاکرات طالبان با سایر دولت ها بر

سرنوشت افغانستان تأثیر داشته و خروج نیروهای نظامی امریکا از افغانستان، نتیجه مستقیم مذاکرات امریکا و طالبان و توافقات آنها بوده است.

آیا طالبان استحاله درونی پیدا کرده و می‌خواهد بند ناف خود با امریکا یا دولت‌های اقماری امریکا را بگسلد؟ بسیار دور از ذهن است که چنین اتفاقی رخ دهد و تا کنون نیز شواهد متقنی دال بر چنین تغییری مشاهده نمی‌شود. ج.ا تنها به طور انفعالی و بر بنیاد دستگاه تبیینی «افول هژمونی امریکا» به پیشواز طالبان رفته است. خود ج.ا مدعی است که امریکا «وادر» شده در نقشه کلانش (مراد طرح اخراج نیروهای امریکائی از خاورمیانه و آسیای مرکزی است) بازی کند. اما در سوی دیگر امریکا نیز به احتمال قوی ستراتیژی بی‌ثبات‌سازی افغانستان و استفاده از جغرافیای سیاسی افغانستان در جهت تضعیف و مهار دولت‌های خارج از مدار خود را به پیش خواهد برد و در راستای این ستراتیژی، سعی خواهد کرد اجازه ندهد که افغانستان به *نادر* تبدیل شود. طالبان اگرچه دارای زمینه‌های مادی و ایدئولوژیک در افغانستان است، اما چه از حیث ماهیت تاریخی خود و چه از حیث متحدینش که همگی شریک و متحد امریکا هستند، پتانسیل خروج از بازی قدرت امپریالیسم امریکا را ندارد.

طالبان و جامعه افغانستان

برخی طالبان را نیروئی کاملاً منفک از جامعه افغانستان تحلیل می‌کنند. نباید از نظر داشت که قدرت‌گیری طالبان در افغانستان زمینه‌های مادی و اجتماعی دارد. اکثر پشتون‌ها هوادار طالبان‌اند و این قومیت تقریباً ۴۰ درصد جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند. طالبان واجد ریشه‌های عمیق و مشخص قومی در افغانستان است و همین مسأله نقطه اتکای مناسبی برای آنان است. فساد سیستماتیک و انفعال و ضعف دولت دست‌نشانده اشرف غنی نیز زمینه لازم را برای عروج طالبان فراهم کرد. بسیاری از مردم عادی در افغانستان، منتقد فساد اقتصادی و سیاسی دولت غنی بودند و در واقع از شر دولت غنی، تا حدودی آغوش به روی نیروی طالب باز کردند. دیده می‌شود که طیف قابل توجهی از مردم افغانستان ذیل گفتمان تقویت امنیت داخلی، از عروج مجدد طالبان چندان ناخشنود نیستند و می‌گویند که طالبان ممکن است فاسد باشد، اما «حداقلی از امنیت را برای ما به ارمغان خواهد آورد»؛ هر چند که در مورد این انگاره حصول امنیت باید که با دیده شک نگریست. چون هدف کلان امریکا نه تنها تحقق امنیت در افغانستان نیست، بلکه تشدید تنش‌های قومی و فرقه‌ای است. خود طالبان نیز در گوشه و کنار تعرضاتی به نیروهای هزاره و شیعه انجام داده و چندین تن را نیز تاکنون اعدام کرده است. طالبان در این دور عروج مجدد خود سعی کرده تا چهره‌ای زمینی‌تر و این‌دنیائی‌تر از خود به نمایش بگذارد و حداقل‌های اصطلاحاً «مدنیت و آداب دیپلماتیک» را زیر سؤال نبرد. همه این تلاش‌ها در راستای این است که سایر دولت‌ها، طالبان را پس از استقرار به مثابه دولتی نرمال و متعارف مورد بازشناسی قرار داده و به رسمیت بشناسند. خود ترس از عدم بازشناسی از سوی دیگران، یکی از دغدغه‌های عمده طالبان است و سعی دارد تا با نمایش و تبلیغات رسانه‌ای این نقیصه و تصور عام در مورد خود را تغییر دهد.

طالبان، شریک چین؟!

دولت‌های چین و روسیه (دومی به‌صورت غیرمستقیم) از همسایگان افغانستان‌اند و دولی محسوب می‌شوند که از نظر تاریخی، به دلیل مجاورت و برخی اشتراکات قومی و مذهبی در برخی نواحی جغرافیائی یا حوزه‌های تحت نفوذ خود با افغانستان و نیز به دلیل منافع اقتصادی و ژئوپلیتیک، نسبت به تحولات درونی افغانستان حساس‌اند. این دولت‌ها بیان داشته‌اند که در صورت «تغییر رفتار» طالبان، آنها را به رسمیت خواهند شناخت. باید دید که این بار چند دولت طالبان

را به رسمیت خواهند شناخت. در دور پیشین قدرت‌گیری طالبان تنها دولت‌های پاکستان، عربستان و امارات متحده عربی، طالبان را به رسمیت شناختند.

برخی بر این باورند که امریکا با خروج خود از افغانستان، زمینه را برای تسلط چین، روسیه و ایران بر افغانستان فراهم نموده است. نباید از نظر دور داشت که چین، تاکنون شواهدی را دال بر وارد شدن به جدال‌های امنیتی و ژئواستراتژیک با امریکا از خود بروز نداده است و تنها به سرمایه‌گذاری‌های گسترده اقتصادی در کشورهای بسنده کرده است که زیر تیغ تحریم‌های امریکا نیستند و در واقع امریکا منعی برای حضور چین و یا سایرین در آن کشورها ایجاد نکرده است. در مورد افغانستان، بلافاصله پس از خروج امریکا، صحبت از به رسمیت شناختن طالبان و سرمایه‌گذاری‌های چند ده میلیارد دلاری چین در این کشور شد. ولی این‌ها همگی صرفاً نوعی گمانه‌زنی، مشابه «قرارداد ۴۰۰ میلیارد دلاری چین با ایران» هستند. این قسم گمانه‌زنی‌ها و سندهای چشم‌انداز همکاری نیاز به ضمانت‌های امنیتی و ژئوپلیتیک فراوانی دارد. امریکا تا آنجا که می‌تواند با ابزارهای موجود در زرادخانه امپریالیستی خود، سعی خواهد کرد تا اجازه تحقق به این قبیل طرح‌ها را ندهد و خود چین نیز تاکنون به طور جدی پا به عرصه‌ای که لازمه آن درگیری ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک با امریکا باشد، نگذاشته است. چین به شراکت اقتصادی خود با افغانستان ممکن است ادامه داده و اندکی آن را گسترش دهد که این شکل از همکاری‌ها در مورد چین کاملاً امری عادی است و چین، چه با متحدین امریکا و چه با کشورهای خارج از مدار امریکا، رفتار تقریباً یکسانی را تاکنون بروز داده است. نکته مهم در اینجا این است که چین، بسط اقتصادی خود را تاکنون به عدم درگیری امنیتی با امریکا پیوند زده و حتی در کشورهایی مثل ایران و ونزوئلا که فضاء برای سرمایه‌گذاری گسترده چین وجود داشته به دلیل تمایل به عدم مواجهه امنیتی با امریکا، حاضر به تقبل ریسک این سرمایه‌گذاری‌ها نشده است.

بازهم انگاره «افول امریکا»

برخی از نیروها و تحلیل‌گران چپ و کمونیست هلهله راه انداخته‌اند که خروج امریکا از افغانستان، در کنار اتفاقات روی داده در سوریه، یمن و عراق شواهدی بر این مدعا است که هژمونی دولت امریکا افول کرده است و باید به «جهان چندقطبی» و حتی «جهان چینی» سلام کنیم. این نیروها با پیش‌فرض گرفتن روان‌شناختی و نه معرفتی و استدلالی افول امریکا، در هر اتفاقی، تصویر «افول امریکا» را رؤیت می‌کنند. تعدادی جوان افغان آویزان از هواپیمای امریکائی، پرت شده و کشته شدند. این تصویر تأسفبار، می‌تواند شواهدی بر این مدعا باشد که اتفاقاً نه تنها هژمونی امریکا فروپاشیده، بلکه همچنان این قدرت پابرجاست. چه این که حتی راست‌گیش‌ترین فیلم هالیوودی نیز چهره «منجی‌گون» امریکا را در جهان بدین‌گونه به تصویر نکشیده است. البته هدف از تأکید و توجه به آویزان شدن عده‌ای از هواپیماهای امریکائی، فراهم‌آوری فکت برای انگاره «عدم افول امریکا» نیست، بلکه دادن تنبه نسبت به این مسأله است که آوردن فکت برای افول و یا عدم افول امریکا، کار صحیحی از نظر معرفتی نیست. راه و روش صحیح، بررسی دقیق موقعیت‌های تکین و تبیین آرایش نیروهای دخیل در یک پدیده و رخداد خاص است. روند تاکنونی حکایت از تداوم سیطره نسبی ایالات متحده بر جهان سرمایه‌داری دارد و قمار و گمانه‌زنی در مورد افول این قدرت، کمکی به انکشاف مبارزه طبقاتی نه تنها نخواهد کرد بلکه می‌تواند به مانعی بر سر راه آن نیز بدل شود. چون این قمار و گمانه‌زنی، تصویر ناصحیحی از وضعیت جهان ارائه می‌کند و این خطاهای معرفتی راه را برای نتیجه‌گیری‌ها، تاکتیک‌ها و ستراتیژی‌های سیاسی اشتباه و بعضاً خطرناکی فراهم خواهد کرد. برای مثال می‌توان بر بنیاد انگاره «افول امریکا»، به طالبان همچون دولت و نیروئی خارج از مدار امریکا نگریست که توان به نبرد فراخواندن منافع امریکا در منطقه ما

را خواهد داشت. زمانی «منصور حکمت» به پیشوازِ حضورِ نظامی گستردهٔ امریکا در منطقه و سقوط طالبان رفت تا از رهگذر آن نه تنها «مدنیت و دموکراسی» در افغانستان پا بگیرد، بلکه از رهگذر انباشت سرمایه، شرایط برای انکشافِ مبارزهٔ طبقاتی نیز فراهم گردد. امروز نیز عده‌ای بالعکس با هدفِ باز هم بسترسازیِ انکشافِ مبارزهٔ طبقاتی به پیشواز و استقبالِ طالبان به زعم خویش ضدامریکائی رفته‌اند. زخمِ کهنهٔ طالبان درمان نشده است، بلکه مزمن‌تر نیز شده و مجدداً سر باز کرده است. برخی نیروهای چپ نیز باز مشغول تکرارِ برخی کهن‌الگوها به اشکالِ کمیکتری هستند.

۲ شهریور ۱۴۰۰